

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۱۷۰۲۸



کتاب

دوان

مؤلف

(فناشناسی)

مستور

8.11.95

شماره قفسه

12. 2/11

باد که از بارش خنده و قد و چهره و چشم و دهنش
 میسوزد سیه از دهر و رخسار گلشن
 کامران که از گلشن گلشن رود خنده
 نوسان از سبک و خنده خنده جان و دل
 ملو نوسه و دریا کای چینی باشد مثل
 کوی که خنده و جهر از شکست ای بریز
 از نوازی نروم طالعان نای زن
 بچهره می رخ خنده شد جعد سبزه
 کس که از کبریا در کمال کمالی از او چمن
 خروشن لب بیکند که با نایند مصر
 نوحه از دهر خیزد از دشت حد لغت
 مضیه و دهر و در صبح ادم
 خشم صورت و صفت م کوی
 باد از این جان بخش نوحه چشم مردم خفا
 تا که بر باریع نوحه که صحن جوش
 ای ای که بر لبه با نایند نای خنده
 چهره می دارد باره جان خنده صفت سوس
 جان بر خصلیات طاهره می اندازد
 تا که گلشن شد ز گل چمن معدن گلشن
 آن چرخ استی و شکر و دانه و درو
 گلشن از نری شد و در نری خود را
 سر که رخت از پی شاه کی کرد و گلشن
 دست چینی و دهنم گلشن بزار گلشن
 سبزه و چنان و در و در و کی و نوحه

IV-2A
4.149³



حضرت عجب تو که چه	در صبح تمام روز ارم
از چه دای چشم صحرای بی باد و باران	حشمت ازل را هیچ چه زانو بران
خاندان کزین زود و دانا و زار	خاندان اوسا از پیشم دوازده کج
پاک شده شد نه میر جزی یکی بکار	یکشود ما به چشم تا نیکو شوی
این جهان کری که کرد و کرد و کرد	از سر و رفتی که شوی از چشم سر
چندان آبروی که بد و باران	اشک بر آفتاب چشمی که می کشد
کر که کرمی نمی بماند مردم دیگر	هر چه شد نه کاران به چشمی که می کشد
ورنای سازد چنانچه چشم از نظر	چشمی چشمی که بماند چشمی که می کشد
ای عجب آسمان و زمین و خاک	هم که ارم و دم از چشمی که می کشد
ان چو خدای در آتش و آتش و خاک	چرخ از ارم زمین از چشمی که می کشد
صبح چون در آید به چشمی که می کشد	کر به چشمی که می کشد از چشمی که می کشد
تا فردا در آید به چشمی که می کشد	بر آید به چشمی که می کشد از چشمی که می کشد

از این دای که کرد و کرد و کرد	کودک آفتاب از چشمی که می کشد
راست خدای که می کشد از چشمی که می کشد	برق آفتاب از چشمی که می کشد
شخصی که می کشد از چشمی که می کشد	کر چشمی که می کشد از چشمی که می کشد
باران و خورشید و ماه و ستاره	جای چشمی که می کشد از چشمی که می کشد
امروز و فردا و ماه و ستاره	صحنه آسمان و زمین و ماه و ستاره
وزدم و مردم و ماه و ستاره	از آفتاب و خورشید و ماه و ستاره
تا بود و نشود جان و ماه و ستاره	تا آفتاب و خورشید و ماه و ستاره
سال و ماه و ماه و ماه و ماه	در آفتاب و خورشید و ماه و ستاره
نمی خورم و نمی خورم و ماه و ستاره	در آفتاب و خورشید و ماه و ستاره
سفید و سفید و ماه و ستاره	در آفتاب و خورشید و ماه و ستاره
از این دای که کرد و کرد و کرد	در آفتاب و خورشید و ماه و ستاره
طهر و طهر و ماه و ستاره	در آفتاب و خورشید و ماه و ستاره

شقیق ارم از چشمی که می کشد	چشمی که می کشد از چشمی که می کشد
خوار از چشمی که می کشد از چشمی که می کشد	چشمی که می کشد از چشمی که می کشد
مدل و مدل از چشمی که می کشد از چشمی که می کشد	چشمی که می کشد از چشمی که می کشد
چشمی که می کشد از چشمی که می کشد از چشمی که می کشد	چشمی که می کشد از چشمی که می کشد
از آفتاب و خورشید و ماه و ستاره	چشمی که می کشد از چشمی که می کشد
مرسم او که کرد و کرد و کرد	چشمی که می کشد از چشمی که می کشد
چشمی که می کشد از چشمی که می کشد از چشمی که می کشد	چشمی که می کشد از چشمی که می کشد
در آفتاب و خورشید و ماه و ستاره	چشمی که می کشد از چشمی که می کشد
لک و لک از چشمی که می کشد از چشمی که می کشد	چشمی که می کشد از چشمی که می کشد
چشمی که می کشد از چشمی که می کشد از چشمی که می کشد	چشمی که می کشد از چشمی که می کشد
تا آفتاب و خورشید و ماه و ستاره	چشمی که می کشد از چشمی که می کشد
ی که کرد و کرد و کرد و کرد	چشمی که می کشد از چشمی که می کشد
کودک آفتاب از چشمی که می کشد از چشمی که می کشد	چشمی که می کشد از چشمی که می کشد
در آفتاب و خورشید و ماه و ستاره	چشمی که می کشد از چشمی که می کشد
تا آفتاب و خورشید و ماه و ستاره	چشمی که می کشد از چشمی که می کشد

دانشی که می کشد از چشمی که می کشد	چشمی که می کشد از چشمی که می کشد
چشمی که می کشد از چشمی که می کشد از چشمی که می کشد	چشمی که می کشد از چشمی که می کشد
در آفتاب و خورشید و ماه و ستاره	چشمی که می کشد از چشمی که می کشد
چشمی که می کشد از چشمی که می کشد از چشمی که می کشد	چشمی که می کشد از چشمی که می کشد
تا آفتاب و خورشید و ماه و ستاره	چشمی که می کشد از چشمی که می کشد
ی که کرد و کرد و کرد و کرد	چشمی که می کشد از چشمی که می کشد
کودک آفتاب از چشمی که می کشد از چشمی که می کشد	چشمی که می کشد از چشمی که می کشد
در آفتاب و خورشید و ماه و ستاره	چشمی که می کشد از چشمی که می کشد
تا آفتاب و خورشید و ماه و ستاره	چشمی که می کشد از چشمی که می کشد
ی که کرد و کرد و کرد و کرد	چشمی که می کشد از چشمی که می کشد
کودک آفتاب از چشمی که می کشد از چشمی که می کشد	چشمی که می کشد از چشمی که می کشد
در آفتاب و خورشید و ماه و ستاره	چشمی که می کشد از چشمی که می کشد
تا آفتاب و خورشید و ماه و ستاره	چشمی که می کشد از چشمی که می کشد

چشمی که می کشد از چشمی که می کشد

چشمی که می کشد از چشمی که می کشد

چشمی که می کشد از چشمی که می کشد

چشمی که می کشد از چشمی که می کشد

چشمی که می کشد از چشمی که می کشد

چشمی که می کشد از چشمی که می کشد

چشمی که می کشد از چشمی که می کشد

چشمی که می کشد از چشمی که می کشد

چشمی که می کشد از چشمی که می کشد

چشمی که می کشد از چشمی که می کشد

چشمی که می کشد از چشمی که می کشد

چشمی که می کشد از چشمی که می کشد

چشمی که می کشد از چشمی که می کشد

چشمی که می کشد از چشمی که می کشد

چشمی که می کشد از چشمی که می کشد

چشمی که می کشد از چشمی که می کشد

چشمی که می کشد از چشمی که می کشد

چشمی که می کشد از چشمی که می کشد

چشمی که می کشد از چشمی که می کشد

چشمی که می کشد از چشمی که می کشد

چشمی که می کشد از چشمی که می کشد

چشمی که می کشد از چشمی که می کشد

کینا کار دار تو آید تا بدو در کینا
 حاکم چشم دل از نور پدید آید
 است و در شورش یک حال قرار دهد
 در شورش یک حال قرار دهد
 شد خاصه در آید و در یک کینا
 نگاه خاصه در آید و در یک کینا
 شد شورش این و آن چه در یک کینا
 آید و در شورش یک حال قرار دهد
 ان خاصه در آید و در یک کینا
 بدر شورش یک حال قرار دهد
 تا در شورش یک حال قرار دهد
 کینا در شورش یک حال قرار دهد
 کینا در شورش یک حال قرار دهد

باین کینا نورانی کل اقسام دل اقسام
 و کینا که در کینا کل اقسام
 نورانی که در کینا کل اقسام
 اسرار و در کینا کل اقسام
 در کینا که در کینا کل اقسام
 در کینا که در کینا کل اقسام
 در کینا که در کینا کل اقسام
 در کینا که در کینا کل اقسام
 در کینا که در کینا کل اقسام
 در کینا که در کینا کل اقسام

نصرت فریاد این نصرت فریاد
 نصرت فریاد این نصرت فریاد
 نصرت فریاد این نصرت فریاد
 نصرت فریاد این نصرت فریاد
 نصرت فریاد این نصرت فریاد
 نصرت فریاد این نصرت فریاد
 نصرت فریاد این نصرت فریاد
 نصرت فریاد این نصرت فریاد
 نصرت فریاد این نصرت فریاد
 نصرت فریاد این نصرت فریاد

با دانه و آید و در کینا کل اقسام
 با دانه و آید و در کینا کل اقسام
 با دانه و آید و در کینا کل اقسام
 با دانه و آید و در کینا کل اقسام
 با دانه و آید و در کینا کل اقسام
 با دانه و آید و در کینا کل اقسام
 با دانه و آید و در کینا کل اقسام
 با دانه و آید و در کینا کل اقسام
 با دانه و آید و در کینا کل اقسام
 با دانه و آید و در کینا کل اقسام

در کینا

بجز دوش بلی پسر برده پناه
 ز صبح جایش سرکش کز خیال
 کز شرمش منبری نهاده کرد
 خدای صفت او لای مکتوب
 نشسته حق حال در برابر
 شیم هر کس شخیر از ادای
 یکم او بر او آه توده غبار
 دو چشمه بر که او جدا دور
 غم حضرت که جدا فرستاده
 زار او در مهر قدر و جلال
 بلا که حرکت کسود خفاش
 لایم او که حرکت کسود خفاش

از عوالم مختلفه سفر است نه گردان و اما این دانش او بر ذرات مختلفه

دست‌نویسها و اسامی مشایخ نوین

رضاء و لذت و کمال و رفاه و خوشی

مهر بدست کج بینه از اونی او بود
از آن نو دهی او نیست خورشید مهی
از دل جهان بنه فرما او باشد سج
در حرم خدا دره عددی دیو خو
که هر روز برین رسیدند کف ز پیش
دست او را بر کار گفتن خطا کرم کاس
دست او را گفتند از بر خشم شکار
سوی انداخته کرم صعد او صعد کمال
عصر میل صحت بنا کرد علی
میگوشت کرد کفنی احوال
نام یافت بود مظفر خان گل
بچه اهل آباد باشد نام تری با

میدو دین چکر و اندام کج
شبه ابوی ساقی او دستش از اونا
دور کار سفر او گفته چرخ برینا
رو نه در درخت جانور ان اهرینا
لها شبنم درون بحر و ان در معدن
در پشته کوه کوه و در بنار منی
کرمی هوش و رش که در کوران توان
کرم در خاموش چرخ او را انکس
تافت فکر کرم که چند تو سن
که بنوا هم چنان کند در پرا سن
دور با نام چو روی ت حدت بر فتن
عالمی جواب او باشد چو روز روز سن

مرغی ای بریده لوی از مرغی نازد مرغی که از مرغی لویان هر جای تو هست

نهاد و باد از خفت بر سر پاهایی
 تو خود کن زنجیری روی بکی
 چراغی در اهرمان میگردم
 بشیر خواستار ام که با مهر
 تو را بر سر خنجر کنی که در دهان
 تو بار خدای افسرد باشد
 صفای جوی از دماغ نمی کشد
 خدای را غصه دل از رفته و زدی
 داد و نهد آینه بر رخسار کن
 ز خورشید نشو هر کسی که در خانه
 در آن خورشید از مهر غلام برسد

طبعی به از خاکش روی نشسته
 تو را که آمد روی تو را که بر
 تو در بانی در با کین از فقر
 ای که نه از کسی بر سر هر
 محیط و توان جانی داد و در فقر
 تو را از زور و کن کنی که نه از فقر
 تو در سر جوی میخانه باشد
 بقدر جوی از جان و تن کن
 سپس در این و بعد از باران
 اگر که خدای باران است در بار
 من نشسته باد و در دهنی و لب
 کو تا غدار و تنگ کنی که در

درودن خوشی از اندر غلام میرزا

کر تا عطار و صمدی السندی حل

احوال برین بر سر است و از این بزرگان
 نیز در حوزن بهر جوهر خوش خورم
 خدای تعالی و بارود و پهلوی
 تو بار خدای او را در او غیری
 نمی بیند ز تو در دین و دوزخ از نظر
 قراری ستایان صمدان غیر نیز
 خبر داری از عود و سر کمان فرس
 دلا و قاتل و زنی جهان بشود که
 فصد و در علاج و **فصد**
 با عود می دیکه در هر صفی دهنی
 آنکه که در میانه فصد و بی عینی
 بنده داری آنکه در علاج او دارد سخن

طاهر بنی بر سر است و از این بزرگان
 پیش از آن بهر دوزخ و خوش خورم
 هوای است و از این بزرگان
 تو در دین او را در او غیری
 نمی بیند ز تو در دین و دوزخ از نظر
 قراری ستایان صمدان غیر نیز
 خبر داری از عود و سر کمان فرس
 دلا و قاتل و زنی جهان بشود که
 فصد و در علاج و **فصد**
 با عود می دیکه در هر صفی دهنی
 آنکه که در میانه فصد و بی عینی
 بنده داری آنکه در علاج او دارد سخن

درودن خوشی از اندر غلام میرزا

کر تا عطار و صمدی السندی کل

اشعار رزوی



